

(کابوس)

خواب نامه من
هیچوقت گشوده نشد
و عجایبش
همچو عشقه پیچان
می پیچند سرو پایم را
صبح ها که بیدار میشوم
تارهای طلایی که از کاه بافته ام
هنوز می درخشند بدستم.
خوابهایم مرا به کج راه ها می برند
به بیراه ها
و کوچه های بن بست.
بخاطر نمی آرم گاهی،
و ناگاه بیادم می آیند.
عجب سر زمین عجایبست،
که آلیس بسر راه می رود آنجا.
و گرگ هایش همه دندان های خود را
با دست خود کشیده اند.
لیک دیربست،
وحشت و سیاهی آن هم،
دگر کابوس نمیشود برایم
اینقدر کابوس دیده ام در بیداری
که بیداری خود کابوسیست وحشتناک
که بر هر کرانه آن انسانی
میزند دست نا امیدی بسر
و هر طفلک گرسنه

مک میزند پستان خشکیده مادر را
و تا صبح بچه های اشغال چین
خواب اشغال های خوش رنگ می بینند
خوابهای من دگر کابوس نمیشوند برایم
که بیداری خود کنون کابوسیست هولناک
که ملاک و مالک سرمایه
با نی لبک جادویی خود
میکشد همه شادی هارا بسوی خود
و با آیت یاس می راند
هر بی پاپوش و ژولیده دامن را
که در آبله پا خود خون دل دارند
و در آبله دست خون چشم
عجب سرزمینی عجایبست این زمین ما
دوست دارم کابوس خواب و آن عجایب آلیست را
دوست نمی دارم این وحشتکده امپریالیست را

سوما کاویانی

۲۰۱۴/۱۱/۱۳